

فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام

سال بیست و یکم، شماره هشتاد و چهارم

زمستان ۱۳۹۹

ژئوپولیتیک قبیله‌گرایی و مواجهه اسلام با آن؛ ظهور اسلام به مثابه دینی ابراهیمی در ساختار ژئوپولیتیکال عربستان

تاریخ دریافت: ۹۷/۱۰/۳

تاریخ تأیید: ۹۹/۱۲/۲

عبدالمجید مبلغی^۱

این پژوهش بر اساس توضیحی از ساختار ژئوپولیتیک شبه جزیره عربستان در پیش و پس از ظهور اسلام به ارائه درکی از سرشت قدرت و منطق سیاست در گفتمان سیاسی قریش می‌پردازد که در فهم تحولات منجر به ظهور و گسترش اسلام به مثابه دینی ابراهیمی مؤثر واقع می‌شود. چنین توضیحی راهی به فهم مجموعه‌ای از مناسبات سیاسی می‌گشاید که تأمل در آن‌ها می‌تواند تمهیدگر آگاهی پیشینی کمابیش قابل توجهی برای شناخت ساختار قدرت حاکم بر نظام قبیله‌گرایی در عهد ظهور اسلام گردد. رویکرد روش‌شناختی این پژوهش برگرفته از گفتمان است. بر این اساس تلاش شده است که تفاوت‌های زنجیره‌های دلالت در دو گفتمان اسلام به مثابه دینی ابراهیمی و قریش به مثابه ساختاری متکی بر قبیله‌گرایی بررسی و تحلیل گردد و نحوه انتقال از قبیله‌گرایی سنتی عربی با محوریت قریش به عهد اسلامی به بحث گذاشته شود.

کلیدواژگان: اسلام نخستین، ژئوپولیتیک، شبه جزیره عربستان، قبیله‌گرایی، قریش.

۱. استادیار و عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی:
(a.mobaleghi@ihcs.ac.ir)

۱. مقدمه

پژوهش پیش‌رو به بررسی این نکته می‌پردازد که چگونه فهم لایه‌ای از تحولات منتهی به پیدایش اسلام به مثابه آیینی ابراهیمی ذیل توضیح تعارض ساختاری این دین با نظم ناشی از ژئوپولتیک قبیله‌گرایانه‌ای ممکن می‌گردد که بر محور قریش گرد آمده بود؟ روش‌شناسی این پژوهش برگرفته از مطالعات گفتمانی است و در آن به ساختارهای قدرت و دلالت‌های ناشی از آن می‌پردازیم.

مباحث این پژوهش در چند بخش، ارائه می‌گردد. بخش نخست پژوهش به توضیح ژئوپولتیک و نظم سیاسی شبه جزیره عربستان و مکه پیش از اسلام، بررسی ساختار اقتدار قریش و نظام تخصیص قدرت و اعتبار در آن و در نهایت، تحلیل پدیداری اسلام به مثابه دینی ابراهیمی که در مقابل نظم قبیله‌گرایانه قریش قد برافراشت، اختصاص دارد. بخش دوم پژوهش نیز، توضیح مراتب تأثیرگذاری این ساختار ژئوپولتیک بر هویت‌یابی سیاسی و تاریخی مناسبات تازه‌ای است که با آیین اسلام سامان یافت و ماندگار گردید. با توجه به مباحث بخش‌های نخست و دوم، بخش نهایی به نتیجه‌گیری و توضیح دست آوردهای مطالعه اختصاص دارد.

۲. ژئوپولتیک و نظم سیاسی شبه جزیره عربستان و مکه پیش از اسلام

عربستان پیش از اسلام، بخشی از ساختار امپراتوری‌های مطرح جهان نبود، بلکه با موقعیتی در حاشیه در کناره آن‌ها قرار داشت. بخش‌های مرکزی این شبه جزیره، پیوندهایی کمابیش ساختاری با امپراتوری روم داشت و به دلایل جغرافیایی و ضرورت‌های زیستی با سرزمین شام مرتبط بود.^۱ مکه بر سر راه تجاری معروف شام به

۱. به باور برخی اعراب غسانی از قرن ششم هجری، سوریه و غرب، شبه جزیره عربستان را اداره می‌کردند. رک:

Nevo and Koren; Methodological Approaches to Islamic studies, pp.100-102.

یمن قرار داشت و اهمیت استراتژیک آن که به اهمیت عبادی و سیاسی آن کمک کرده بود با این مهم، ارتباطی وثیق داشت.^۱ نگاهی به موانع طبیعی جغرافیایی در این بخش‌های شبه جزیره که با قسمت‌های جنوبی آن و سرزمین یمن تفاوت‌هایی دارد، گویای برخی زمینه‌های این پیوند است. در ادامه، برخی از شواهد این موضوع معرفی می‌شود.

یکم. گزارش‌های تاریخی نشان می‌دهند که نه تنها در عهد جاهلیت، بلکه حتی پس از آن هم در بخش‌های غربی‌تر حجاز و شام از سکه‌های رومی، بیشتر از دیگر سکه‌ها استفاده می‌شد. هم‌چنین در مناطق شرقی‌تر و عراق از سکه‌های ایرانی برای مبادله بهره گرفته می‌شد.^۲

دوم. قصی بن کلاب که مکه پیش از جاهلیت آرایش مناسبات، وضعیت شرافت‌مندی و اهمیت تجاری خود را تا حد زیادی مدیون او و فرزندانش بود از کودکی تا جوانی را در شام که بخشی از امپراتوری روم شرقی به حساب می‌آمد، گذرانده بود و ارتباط مؤثری با این منطقه داشت.^۳ انعکاس اثرپذیری وی از فرهنگ شام و نگرش‌های رومی را آن‌جا می‌توان مشاهده کرد که به ادعای برخی پژوهش‌گران، بنیان‌گذاری دارالندوه به وسیله قصی، نوعی الگوبرداری از ساختار تصمیم‌گیری در بیزانس را در محوریت بخشیدن به مشورت نشان می‌دهد.^۴

۱. جعفریان، آثار اسلامی مکه و مدینه، ص ۳۲.

۲. وقال غیر الواقدی کانت الدنانیر فی الجاهلیة و أول الإسلام بالشام وعند عرب الحجاز کلها رومیة تضرب ببلاد الروم علیها صورة الملك و اسم الذی ضربت فی آیامه مکتوب بالرومیة و وزن کل دینار منها مثقال کمثقالنا هذا و هو وزن درهم ودانقین و نصف و خمسة أسباع حبة و کانت الدرهم بالعراق و أرض المشرق کلها کسروية علیها و صورة کسری و اسمه فیها مکتوب بالفارسیة ووزن کل درهم منها مثقال (ابن عبدالبر، التمهید، ج ۲۲، ص ۱۷۰).

۳. احمد بن یحیی بلاذری، انساب الاشراف، ج ۱، ص ۴۸-۴۹.

4. Grohmann, Arabien, p. 94.

سوم. گزارش‌هایی در دست است که امکان اثرگذاری نظامی و تجاری قیصر بر قریش را نشان می‌دهد. به عنوان نمونه می‌توان به تلاش‌های ناکام عثمان بن حویرث اشاره کرد که در نزد قیصر، تمایل خود را برای تصاحب جایگاه پادشاهی مکه ابراز نموده بود. او از یک سو کوشید، قریش را به پذیرش پرداخت خراج به قیصر ترغیب کند و از سوی دیگر، ایشان را تهدید به اقدامات تنبیهی قیصر در صورت عدم پذیرش این پیشنهاد نمود.^۱

این شواهد، مؤید این نگرش ژئوپولتیکال هستند که در منطقه‌ای که اسلام از آن سر برآورد، بیشتر اعراب در ارتباط با اعراب شام و امپراتوری روم شرقی بودند. ردپای این ارتباطات را در حوزه تجارت می‌توان یافت. به شهادت گزارش‌های تاریخی، بیشترین رفت و آمدهای پیوسته تجاری از مسیر شمال غربی با شام و همچنین از طریق دریای سیاه با روم برقرار بود. در واقع، دو مسیر مرکزی تجاری متمرکز در مکه به یمن و شام ختم می‌شدند.^۲ این مسیر که از آن با عنوان راه ادویه یاد شده است از سواحل شام تا جنوب شبه جزیره امتداد می‌یافت و دارای اهمیتی زیاد و ژئوپولتیکال بود.^۳

بر اساس درک ژئوپولتیکالی این گونه بوده است که برخی پژوهش‌گران، با اشاره به نقش بسیار مهم و مرکزی بازارهای مکه به ارتباط فرهنگی شام و روم شرقی با مناطق غربی شبه جزیره پرداخته‌اند.^۴ البته، چنین شرایطی بر تمام شبه جزیره حکم‌فرما نبود و برخی از بخش‌های شرقی، شمال شرقی و جنوب شرقی این شبه جزیره و مناطقی مانند بحرین با ایران پیوستگی بیشتری داشتند. مرزهای غربی امپراتوری ساسانیان و مرزهای

۱. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۹، ص ۴۶۴-۴۶۵؛ ابن هشام، السیرة النبویة، ج ۱، ص ۱۴۷.

۲. علی، المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، ج ۷، ص ۲۸۵.

۳. پیگولوسکایا، شهرهای ایران در روزگار پارتیان و ساسانیان، ص ۳۵۴-۳۵۵.

4. Shahîd; Byzantium and the Arabs in the Sixth Century, p.33.

شرقی سرزمین‌های بادیه نشینی عربی، محل زندگی مجموعه‌ای از قبایل عرب زبان مرتبط و وابسته به ساسانیان بود.^۱

در چارچوب این گونه مناسبات بود که جریانی از رقابت ژئوپولیتیک، میان شاهان ساسانی و رومی بر سر جلب یا مهار اعراب درگرفته بود.^۲ بازتاب این وضعیت را می‌توان در هسته مرکزی قریش؛ یعنی فرزندان عبدمناف جست‌وجو کرد. گزارشی در دست است که تلاش آن‌ها را برای انعقاد پیمان‌نامه‌هایی با حاکمان خارج از حرم نشان می‌دهد.^۳ گزارش‌های دیگری نشان می‌دهند که هر دو امپراتوری، سطوحی از احساس خطر را نسبت به همسایه بادیه نشین خود داشتند^۴ و برای آن تمهیداتی چیده بودند.

توجه به چنین موقعیت‌هایی کمک می‌کند تا خوانش موثرتری از مکه پیش از اسلام حاصل شود و درک دقیق‌تری از جایگاه آن در جهان قدیم به مثابه سرزمینی در ارتباط با شام و چونان بخشی حاشیه‌ای برای بخش‌های شرقی تمدن روم به دست آید. البته این صحیح نیست اگر گمان بریم، شبه جزیره در این مناطق مستقل نبوده است و بخشی از شام یا روم به حساب می‌آمده است.^۵

در این مناطق برخلاف شام، قدرتی برتر و حاکمیتی نهایی به چشم نمی‌آمد. آنچه وجود داشت ساختار متکثری از خرده قبایل و عشیره‌های درونی قریش بود که با

1. Isabel Toral-Niehoff, *Al-Hīra*, Leiden: Brill, 2013, p. 59-60

2. Fisher; *Arabs and Empire before Islam*, pp.214-275.

۳. فکانوا أول من أخذ لقریش العصم فانتشروا من الحرم أخذ لهم هاشم حبلا من ملوک الشام الروم وغسان وأخذ لهم عبد شمس حبلا من النجاشی الاکبر فاختلفوا بذلك السبب إلى أرض الحبشة و أخذ لهم نوفل حبلا من الاکاسرة فاختلفوا بذلك السبب إلى العراق و أرض فارس و أخذ لهم المطلب حبلا من ملوک حمیر فاختلفوا بذلك السبب إلى الیمن (طبری، تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۳).

۴. پروکویوس، جنگ‌های ایران و روم، ص ۸۶-۸۸.

5. Herrmann and Zürcher (Eds); *History of Humanity: From the seventh century B.C. to the seventh century A.D.*, p.140.

آرایش‌های ویژه همکاری و گاه نزاع، سطوحی از کنترل و اداره را میان خود سبب شده بودند. این به معنای وجود آشوب دائمی و پیوسته در آن وادی نبود. آنچه وجود داشت، ساختارهای تخصیص و مدیریت قدرت در توافق‌ها و سنت‌های قبیلگی بود. ساختار تصمیم‌گیری در دارالندوه، یکی از سازوکارهای مرتبط با این مهم بود. مکانی که هیچ تصمیم مهمی بدون مشورت میان بزرگان قریش در آن گرفته نمی‌شد.^۱

حاصل آن که قبیله‌گرایی ملموس‌ترین و طبیعی‌ترین، الگوی تخصیص قدرت میان اعراب شبه جزیره بود و منطق وفاق‌گرایی ویژه‌ای در دل مناسبات قبیلگی پدید آمده بود که پی‌آمد آن همکاری و ثبات نسبی در این سرزمین بود.

۳. ساختار اقتدار قریش و نظام تخصیص قدرت و اعتبار در آن

با توجه به آنچه در فراز قبلی در باب ترتیب ژئوپولتیکال در شبه جزیره گفته شد، مشخص می‌شود که مرکزیت قریش در روابط قبیله پایه بر اساس دو عنصر موازنه با ساختار بیرونی قدرت به ویژه شام و روم شرقی و آرایش ویژه درون قبیلگی به ویژه بر اساس توافق میان خرده قبایل، شکل گرفته بود.^۲

رویکرد قبایل بیرونی به قریش، این قبیله را در قامت قبیله‌ای مهم و مرکزی در ائتلاف قبیله محور بر قرار در شبه جزیره درآورده بود. هم‌چنان که منطق مدیریت و تخصیص قدرت درون قریش، متکی بر اتحاد میان عشیره‌های مختلف با هدف تولید نظم، کما بیش معطوف به تجارت بود.

۱. فاجتمعوا له فی دار الندوة و هی دار قصی بن کلاب التی کانت قریش لا تقضی أمرا الا فیها یتشاورون فیہ (طبری، تاریخ طبری، ج ۲، ص ۹۸).

۲. برای مطالعه بیش‌تر، رک: عبدالمجید مبلغی، سیر تطور هویت یابی شیعیان، ص ۶۱ - ۱۱۲.

به زبان دیگر، مناسبات قبیله گرایانه‌ای که قریش در آن، محوریتی نسبی داشت دارای وجهی درونی (همکاری خرده قبایل قریش با یکدیگر) و وجهی بیرونی (ارتباط قریش با دیگر قبایل) بود. مطابق این منطق منجر به ثبات، عشیره‌ها و خرده قبیله‌های قریشی با اتحاد و اتفاق، ساختار قدرتی را شکل بخشیده بودند که در بخش‌های مهمی از غرب شبه جزیره به مثابه عاملی ساختاری برای تضمین تداوم و گسترش تجارت عمل می‌کرد.

دو عشیره مرکزی‌تر قریش؛ یعنی هاشمیان و امویان، در مرکز مناسبات قدرت قریش جای داشتند.^۱ در توضیح مناسبات منجر به اهمیت یابی بیشتر این دو عشیره باید به پیمان مطیبین بازگردیم.^۲ این پیمان به ایشان موقعیتی بخشید که در گسترش شبکه تجارت با محوریت مکه، مؤثر واقع گردید. در این میان، نقش هاشم که برادر بزرگ‌تر فرزندان مناف بود، مهم‌تر و مرکزی‌تر بود.^۳ باید توجه کنیم که اهمیت عبدمناف تا آن‌جا بود که گفتمان اقتدار قریش بر پایه اتحاد و هم‌گرایی میان دیگر عشیره‌های قریشی با آن استوار گردید.

به زبان دیگر، چگونگی ائتلاف یا اختلاف با عبدمنافیان در نظم قریش و قبایل متحد با آن، اثرگذار بود و در این مسیر مؤثر واقع می‌شد. در فضایی از این دست می‌توان به نقش و جایگاه ویژه قریش در ساختار فاقد حکومتی برتر و حاکمیتی نهایی در شبه جزیره پی برد.

۱. و أما اللواء فكان في أیدی بنی عبد الدار کلهم یلیه منهم ذوو السن والشرف فی الجاهلیة حتی کان یوم أحد فقتل علیه من قتل منهم و أما السقایة و الرفادة والقیادة فلم تزل لعبد مناف بن قصى یقوم بها حتی توفی فولی بعده هاشم بن عبد مناف السقایة و الرفادة و ولی عبد شمس ابن عبد مناف القیادة (الأزرقی، اخبار مکه و ما جاء فیها من الآثار، ج ۱، ص ۱۱۱).

۲. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۱، ص ۵۶.

۳. و شرف هاشم بعد أبیه، وجل أمره، و اصطلحت قریش علی أن یولی هاشم بن عبد مناف الرئاسة و السقایة و الرفادة.... و کان (هاشم) أول من سن الرحلتین: رحلة الشتاء إلى الشام و رحلة الصيف إلى الحبشة (یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۲۴۲).

۴. طرح اسلام به مثابه دینی ابراهیمی و در مقابل نظم سیاسی قبیله‌گرا

در جریان مبارزه پیامبر ﷺ برای تثبیت اسلام، قبیله قریش به عنوان اصلی‌ترین و مرکزی‌ترین گفتمان هژمون ناسازگار و مخالف با آن ظاهر گردید. این مسئله از تضاد اسلام با رویکرد قبیله‌گرایانه برمی‌خاست. جهت توضیح تضاد میان ساختارهای قبیله پایه و دعوت به اسلام می‌توان از منطق درون دینی بهره گرفت، ولی گذشته از دلایل کلامی و نگاه دینی به تعارضی از این دست که در جای خود مهم و توضیح دهنده است، این تضاد را از منظر الهیات مدرن و دین پژوهی تجربی نیز می‌توان فهمید و توضیح داد.

اسلام در گروه ادیان ابراهیمی و سنت‌های الهی با تبار سامی قرار داشت و خصایص سنخ‌شناسانه این ادیان را به خوبی باز می‌تاباند.^۱ ادیانی از این دست با دو ویژگی مرکزگرایی سیستماتیک (توحید و سپس توجه به پیامبر به عنوان نماینده خداوند) و میل به ایجاد نظامی ویژه از آگاهی (وحی و مضامین دین ناشی از گفت‌وگوی خدا با انسان یا خواست خدا) قابل شناسایی هستند.^۲ حتی مناسک و شریعت در این ادیان که بخشی مهم از آن‌ها به حساب می‌آید در نظامی ویژه از آگاهی که عرضه می‌دارند اهمیت می‌یابد و به یک معنا، متعاقب آگاهی سیستماتیکی که دین ایجاد می‌کند و جاهت پیدا می‌کنند.

نص این دو خصلت دینی را نشان می‌دهد؛ چرا که از یک سوی به منشأ واحد محل صدور و اعتبار بخشی به خود وابسته است و بیان‌گر اراده‌ای مرکز‌گرا است و از سوی دیگر در بر دارنده مضامین یا آگاهی‌های ناشی از آن مصدر به مثابه مبنای نظام آگاهی و دانش است. ویژگی‌هایی از این دست که در قالب نص در درون گفتمان دین عرضه می‌گردد، تحول‌گرایی اجتماعی را همراه همیشگی این ادیان می‌سازد.^۳

1. Lovat and others; Reconciling Islam, Christianity and Judaism, p. 37.

2. Silverstein and others; The Oxford Handbook of the Abrahamic Religions, p.601.

3. Corrigan and others; Jews, Christians, Muslims: A Comparative Introduction to Monotheistic Religions, p. vii.

به عبارت دیگر، این ادیان به اقتضای نصی که میل به تحول در مناسبات برقرار در جامعه و تحول در روابط پیشین را هدف قرار می‌دهد، بیان‌گر سطوحی از تمایل به تغییرگرایی اجتماعی هستند.^۱ دو ویژگی مورد اشاره که در میل به تغییر بر پایه نص تبلور یافته است در مقابل ویژگی‌های عمومی و ژنریک قبیله‌گرایی قرار می‌گیرند. به این ترتیب، دعوت به اسلام در مقابل نظم قریش پایه حاکم بر مکه برخاست. در واقع، این امر که پیامبر ﷺ خود از مهم‌ترین شاخه قریش می‌آمد و بخشی از خانواده حاکم بر مناسبات قریشی بود، منادی اسلام گردید، بیان‌گر میلی برای تغییر بود. این میل با رویه‌ها و منطق تخصیص اعتبار و قدرت در نظام قبیله پایه قریش ناسازگاری داشت.

روش مبارزه قریش با اسلام، تابعی از ساختار اقتدار قبیله‌گرایانه قریش بود. به این صورت که جهت بی‌اعتبار سازی گفتمان اسلام که در ذهنیت اموی و دیگر خرده قبایل قریش، گویای تلاش‌های بحران آفرین هاشمیان در مخالفت با نظم موجود بود، نوعی هم‌گرایی میان عشیره‌ها و خرده قبایل به ریاست خرده قبیله اموی به عنون یکی از دو خرده قبیله مرکزی شکل گرفت. هدف این هم‌گرایی، کنترل پیامبر ﷺ و مجازات خرده قبیله هاشمی بود.^۲

1. Pregill; Scripture, Polemic, and Exegesis from Late Antiquity to Islam, p.45-47.

۲. فذكر ابن إسحاق أن النبي صلى الله عليه وسلم لما مضى على الذي بعث به و قامت بنو هاشم و بنو عبد المطلب دونه و أبوا أن يسلموه و هم من خلفه على مثل ما قومهم عليه إلا أنهم أنفوا أن يستذلوا و يسلموا أخاهم لمن فارقه من قومه، فلما فعلت ذلك بنو هاشم و بنو المطلب و عرفت قریش ألا سبيل إلى محمد صلى الله عليه و سلم، معهم أجمعوا على أن يكتبوا فيما بينهم على بنی هاشم و بنی المطلب ألا ينكحوهم ولا ينكحوا إليهم و لا يبایعوهم ولا يبتاعوا منهم (مقریزی، النزاع و التخاصم فيما بين بنی أمیة و بنی هاشم، ص ۶۶).

این امر به این معنا است که در چشم انداز قریشیان، مخالفت هاشمیان با ساختار اقتدار قریش در پی رویکرد این عشیره به اسلام به مثابه شورشی در مقابل سنت‌های تاریخی قوام بخش به ثبات و توازن پیرامون محوریت این قبیله دیده می‌شده است. توجه به این مهم که هاشمیان غیر مسلمان هم به صورت نسبی از پیامبر ﷺ حمایت می‌کردند و یا چندان به مخالفت با حضرت ﷺ روی نمی‌آوردند، پرده از اهمیت این منطق در مناسبات درونی قریش بر می‌کشد.

همراهی هاشمیان غیرمسلمان با پیامبر ﷺ در رفتن به شعب ابی‌طالب از یک سو و عزم قریش بر تنگ کردن شرایط بر ایشان از سوی دیگر، این وضعیت را نشان می‌دهد.^۱ البته، اتحاد امویان و دیگر خرده قبایل قریشی جهت کنترل هاشمیان، چندان بی‌سابقه نبود و با توجه به سوابق کمابیش شناخته شده عشیره فرزندان هاشم در مخالفت با دیگر خرده قبایل قریش قابل فهم بود.^۲

۱. قالت قریش: لا صلح بیننا و بین بنی هاشم و بنی المطلب، ولا رحم، ولا إله، و لا حرمة إلا علی قتل هذا الرجل الکذاب السفیه. و عمد أبو طالب إلى الشعب باین أخیه و بنی هاشم و بنی المطلب بن عبد مناف. و کان أمرهم واحدا. و قال نموت من عند آخرنا قبل أن یوصل إلى رسول الله صلی الله علیه و سلم. فلما دخل أبو طالب شعب أبي طالب، خرج أبو لهب إلى قریش فظاهرهم علی بنی عبد المطلب. و دخل الشعب من کان من هؤلاء مؤمنا أو کافرا (بلاذری، انساب الاشراف، ج ۱، ص ۲۳۰).

۲. فلما علمت قریش انهم لا یقدرون علی قتل رسول الله، و أن أبا طالب لا یسلمه، و سمعت بهذا من قول أبي طالب، کتبت الصحیفة القاطعة الظالمة ألا یبایعوا أحدا من بنی هاشم و لا یناکحوهم و لا یعاملوهم حتی یدفعوا إلیهم محمد فیکتلوه. و تعاهدوا علی ذلك و تعاهدوا و ختموا علی الصحیفة بثمانین خاتما و کان الذی کتبتها منصور بن عکرمة بن عامر بن هاشم بن عبد مناف بن عبد الدار، فشلت یده. ثم حصرت قریش رسول الله و أهل بیته من بنی هاشم و بنی المطلب ابن عبد مناف فی الشعب الذی یقال له شعب بنی هاشم بعد ست سنین من مبعثه (یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۱).

ما مسلمانان به حق بر این باور هستیم که دعوت اسلام اصالت‌مند بود. با این حال، این اعتقاد قلبی واقعیت ناشی از درک ویژه قبایل قریش از این دعوت را در ظرف نگرش‌های قبیله‌گرایانه عوض نمی‌کند. در دیدگاه عشیره‌ها و طوایف مهم قریش، منازعه‌جویی فرزندان هاشم امری بی‌سابقه نبود. به ویژه آن‌که از پیش آرایش قدرت ویژه‌ای میان خرده قبایل قریش بر اساس اتحاد قبایل کوچک‌تر در مقابل دو شاخه مهم‌تر منشعب از عبدمناف (هاشم و عبدشمس) برقرار بود.

شاخه اموی که فرزندان عبدشمس بودند،^۱ پس از دعوت اسلام و طرد بنی‌عبدالمطلب به شعب، اقتدار بیشتری در ساختار قدرت قریش به دست آورد و از توانایی گسترده‌تری در کنترل قریش که قبیله‌ای سوداگر و تاجر پیشه بود، برخوردار شد.^۲ این اقتدار به یک معنا،

۱. برخی از متون، امیه را فرزند ناتنی عبدشمس و برده‌ای رومی که به وسیله وی به فرزندگی پذیرفته شده بود، می‌دانند. اثبات یا عدم اثبات این ادعا، آسیبی به استدلال مورد بحث در این مقاله نمی‌زند؛ زیرا به شهادت تاریخی، فرزندان امیه به عنوان بخشی مهم از اشراف قریش در این قبیله نقش آفرین واقع شدند و در کنار هاشمیان، به مثابه کانونی‌ترین الیت قدرت در قریش از فرزندان عبدمناف نقش آفرین واقع گردیدند. برای مطالعه فرضیه رومی بودن امیه به متنی از ابوالقاسم کوفی بنگرید: وکان عبد شمس بن عبد مناف أخوا هاشم بن عبد مناف قد تبني عبدا له روميا يقال له أمية فنسبه عبد شمس إلى نفسه فنسب أمية بن عبد شمس فدرج نسبه كذلك إلى هذه الغاية . فأصل بنی أمية من الروم ونسبهم فی قریش (الكوفی، الاستغاثة فی بدع الثلاثة، ص ۱۲۳).

۲. فأقامت قریش علی ذلك من أمرهم فی بنی هاشم و بنی المطلب سنتین أو ثلاثا حتی جهد القوم جهدا شديدا لا یصل إلیهم شیء الا سرا أو مستخفی به ممن أراد صلتهم من قریش فبلغنی أن حکیم بن حزام خرج یوما ومعہ انسان یحمل طعاما إلی عمته خدیجة ابنة خویلد وهی تحت رسول الله صلی الله علیه وسلم ومعہ فی الشعب إذ لقیه أبو جهل فقال تذهب بالطعام إلی بنی هاشم والله لا تبرح أنت و طعامک حتی أفضحک عند قریش (ابن اسحاق، سیره ابن اسحاق، ص ۱۴۲).

ناشی از اتحاد ابوسفیان (د. ۵۳۲.ق.)، یکی از آخرین شخصیت‌های مهم اموی با خرده قبایل و شاخه‌های فرعی‌تر قدرت در قریش بود.^۱ مبارزه مسلمانان با کاروان‌های تجاری مورد حمایت وی، پیش از فتح مکه گویای اهمیت این اتحاد و کارکرد مهم آن است.^۲

بر این اساس می‌توان ادعا کرد که آخرین ساختار قدرت در قریش، پیش از فتح مکه بر اساس اتحاد جهت کنترل اقتدار هاشمیان و فرزندان عبدالمطلب (د. ۴۴ ق.ه.) بنا شده بود. اسلام از دیدگاه قریشان بیان‌گر تلاشی خارج از رسوم معهود و قرارهای نهاده شده بود جهت به تزلزل درآوردن این ساختار. به این ترتیب، فراگیر شدن اسلام و موفقیت آن در فتح مکه را می‌توان پیروزی گفتمان مخالف اقتدار ویژه و کلاسیک قریش دانست.

نکته مؤید این دیدگاه آن است که در ابتدای دعوت از میان بزرگان قبیله قریش، ابتدا این شخصیت‌های برجسته هاشمیان بودند که یا اسلام را پذیرفتند و یا به حمایت از پیامبر ﷺ برخاستند. از جمله این بزرگان می‌توان به ابوطالب (د. ۳.پ.ه.) و حمزه (د. ۵۳.ق.)، دو فرزند عبدالمطلب بن هاشم (د. ۴۵.پ.ه.) اشاره کرد. پیوستن ایشان به

۱. ابن عبدالبر از یونس بن عبید گزارش می‌دهد که پیش از اسلام، نظر چهار شخصیت مهم در قریش مسموع بود و کنار نهاده نمی‌شد. از این چهار شخصیت، سه شخصیت به غیر از ابوجهل یا مرو بن هشام بن المغیره، اموی بودند: کان عتبه بن ربیعة و شیبیه ابن ربیعة، و ابوجهل، و ابوسفیان لا یسقط لهم رأی فی الجاهلیة، فلما جاء الإسلام لم یکن لهم رأی، وتبین علیهم السقوط والضعف والهلاک فی الرأی (ابن عبدالبر، الاستیعاب، ج ۲، ص ۷۱۵).

۲. به عنوان نمونه، بنگرید به گزارش بلاذری از جنگ بدر: خرج صلی الله علیه وسلم إليها لطلب غیر قریش التي کان القتال یوم بدر بسببها فی مائة وخمسين نديهم و يقال فی مائتين (بلاذری؛ انساب الاشراف، ج ۱، ص ۲۸۷)؛ رک: پاسخ ابوجهل به تقاضای پیامبر ﷺ جهت بازگشت قریش و جلوگیری از نبرد: قال أبو جهل : والله لا نرجع بعد أن أمکننا الله منهم ولا نطلب أثراً بعد عين ولا يعترض لعبرنا بعد هذا أبداً (واقدي، المغازی، ص ۶۱).

پیامبر ﷺ طنینی قبیله ستیزانه برای مخالفان قریشی اسلام داشت و بیان‌گر تلاش بخشی از هاشمیان جهت عبور از آرایش قدرت حاکم بر قریش در آن عهد بود.^۱

بنا بر برخی روایات تاریخی، حتی ابولهب (د. ۵۲ ق.) که از عشیره پیامبر ﷺ در بنی هاشم بود و با حضرت ﷺ دشمنی سختی داشت در مقطعی، رویکردی متفاوت با امویان را نسبت به پیامبر ﷺ توصیه نمود. یادآوری این نکته به درک این موقعیت کمک می‌کند که همسر وی از امویان و خواهر ابوسفیان بود.^۲ یادآوری این نکته ضرورت دارد که اتکای پیامبر ﷺ بر هاشمیان، فارق از توجه به استعدادهای قبیلگی نبوده است، اما نکته مهم آن است که هاشمیان به عنوان حامیان پیامبر ﷺ در مقابل ساختارهای بزرگ‌تر قبیله‌گرایانه حاکم بر مکه قرار گرفتند و در عمل به عاملی در مقابل قبیله‌گرایی کلاسیک قریش بدل شدند.

۱. برای شناخت بهتر این وضعیت می‌توان، گزارش اسلام آوردن حمزه و واکنش ابوجهل (عمرو بن هشام بن مغیره، رئیس تیره بنی مخزوم از قریش) را دید: یا أبا عمارة! لو رأیت ما لقی ابن أخیک محمد أنفا قبل أن تأتی من أبی الحکم بن هشام وجده هاهنا جالسا فسیبه و آذاه و بلغ منه ما یکره ثم انصرف عنه و لم یکنمه محمد، فاحتمل حمزة الغضب لما أراد الله من کرامته فخرج سريعا لا یقف علی أحد کما کان / یصنع یرید الطواف بالکعبة معدا لأبی جهل إذا لقیه، فلما دخل المسجد نظر إليه جالسا فی القوم فأقبل نحوه حتی إذا قام علی رأسه رفع قوسه فضربه بها ضربة شجّة [شجّة-] منکرة، ثم قال: أ تشتمه و أنا علی دینه أقول ما یقول؟ فرد علی إن استطعت، فقامت رجال من بنی مخزوم إلى حمزة لینصروا أباجهل علیه، فقال أبو جهل: دعوا أبا عمارة فأنی و الله لقد سببت ابن أخیه سبّا قبیحا، و تم حمزة رضی الله عنه علی إسلامه، فلما أسلم حمزة عرفت قریش أن رسول الله صلی الله علیه قد عزّ و امتنع و أن حمزة سیمنعه، فکفوا عن بعض ما كانوا ینالون منه و ذهب شجّة أبی جهل هدرا (بغدادی، المنمق، ص ۳۴۰).

۲. ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۸ ص ۵۰.

در پی دعوت به اسلام از جانب پیامبر ﷺ، دال‌های بیناگفتمانی مهمی، مانند اتحاد میان امویان و هاشمیان در درون قریش، دیگر صلاحیت پوشش دهی به حوادث و وقایع تازه را نداشتند و نظم گفتمانی پیشین که مبتنی بر همکاری این دو رقیب بود، دچار فروپاشی گردید. اگر تا پیش از این، مسئله کلیدداری کعبه و پاسداری از آن به عنوان خانه بت‌های مورد احترام قافله‌های عرب در حال گذر از آن‌جا مطرح بود، اکنون مسئله از میان بردن این بت‌ها یا پای‌بندی به آن‌ها بود.

این دعوت به این ترتیب، آرایش ویژه‌ای از نزاع و مبارزه را در درون قبیله قریش و پس از هجرت پیامبر ﷺ به یثرب، در رابطه با مناسبات برقرار میان این قبیله با دیگر قبایل عرب در غرب و مرکز شبه جزیره عربستان رقم زد. به صورت استعاری، نقطه کانونی در این نزاع در جریان فتح مکه، قابل مشاهده است. فتح مکه را باید شکست گفتمان کلاسیک قریش پایه در شبه جزیره ارزیابی نمود و در محدوده درکی از این دست، آن را توضیح داد.

۵. نتیجه‌گیری و مرور پی آمدها: ژئوپولتیک قریش و رابطه آن با پدیداری هویت سیاسی و تاریخی اسلام

هنگامی که از رابطه اسلام و قریش سخن می‌گوییم، گریزی از آن نداریم که به نقش خاندان پیامبر ﷺ و هاشمیان بپردازیم. در چنین مطالعه‌ای نمی‌توان عضویت خاندان پیامبر ﷺ را در ساختار مرکزی قبیله قریش، از یک سو و تلاش ایشان را جهت اثرگذاری بر نحوه عملکرد ناشی از این ساختار (اصلاح و ایجاد تغییر در آن) از سوی دیگر، نادیده گرفت و اهمیت این مسئله را به حساب نیاورد. جریان انتقال از عهد جاهلیت به اسلام را ضمن مطالعه‌ای از این دست می‌توان تبارشناسی نمود و ردپای آن را در زوایای متعدد تاریخ این دوره بازشناخت.

با شکل‌گیری اسلام، گفتمان تازه‌ای پدیدار شد که بخش مهمی از دال‌های مفصل‌بندی شده گفتمان قدیمی را بازتعریف نمود و به آن‌ها معانی تازه و دلالت‌هایی جدید اضافه نمود. با این حال در پی گذشت زمان، این گفتمان نوپرداز، دست کم در بخشی مهم از هویت خود، فارغ از ظرف اقتدار و بستر عمل گفتمان کهنه قریش و ظهور نیافت و به یک معنا در ارتباط با ساختار و نظام قبیله‌گرایانه معتبر در قریش، ترجمه‌ای اجتماعی و سیاسی پیدا نمود. هم‌چنان که در نهایت قریش نیز با اسلام به آینده‌ای متفاوت، راه پیدا نمود.

در این چارچوب، فتح مکه را باید تلاشی در مسیر اصلاح رادیکال و پایه‌ای مناسبات قبیله‌گرایانه در شبه جزیره شناسایی شود و نه تغییری، بی‌ارتباط و بنیان برکن در قبال هر آنچه از سنت‌های قبیله‌گرای قدیمی در دسترس بوده است و دارای اعتبار شناخته می‌شده است. به زبانی دیگر، جریان تازه اسلام از یک سو، دست کم تا زمانی که پیامبر اسلام ﷺ در قید حیات بودند، نقش ساختاری و شناخته شده قریش را در روابط قدرت کاهش داد و از سوی دیگر از مناسبات قبیله‌گرایانه قریش پایه جهت گسترش دعوت و تولید اتحاد پیرامون دولت مدینه بهره گرفت.

این امر به این معنا است که تأکید بر وجود و اهمیت نزاع میان قبیله‌گرایی قریش و رویکرد اسلام به ایجاد تغییرات ساختاری نباید چشمان ما را بر واقعیتی دیگر ببندد و منجر به آن شود که جریانی کمابیش پویا از ارتباط و تداوم را در تخصیص معنا برای دال‌های مهم قدیمی مطرح در گفتمان قریش در گفتمان جدید اسلام درنماییم و آن را نبینیم. پذیرفتن بخشی از سنت‌های قدیمی به مثابه احکام امضایی^۱ و توجه به حقیقت‌های

۱. آنه لا فرق فی الدلیل بین الإمضائی كما فی السیرة العقلائیة الممضاة، و بین التأسیس، فإن کلا منهما دلیل من قبل الشرع (آخوند خراسانی، کفایة الاصول، ج ۳، ص ۳۳۶).

شرعیه یا حقیقت‌های متشرعه در اصطلاح دانش‌های کلام و اصول فقه که گویای فرآیند معنا بخشی دوباره به دال‌های قدیمی بود^۱ اشاره به رابطه میان اسلام و سنت عربی و قریشی پیش از خود دارد.

اصول فقه به اقتضای طبع روش شناختی خود، وضع‌های شرعی بر دال‌های قدیمی مطرح میان اعراب را در اعمال گفتمانی موضوع تکالیف شرعی دنبال کرده است، اما واقعیت آن است که فرآیندی مشابه با آنچه به زبان اصولیان حقایق شرعیه نامیده شده است، نه فقط در ارتباط با تکالیف، بلکه در حوزه گسترده‌ای از همه بخش‌های سنت عربی و قریشی قبیله محور آن عهد رخ داده است.

وقایع تاریخی زنده و معاصر برای حافظه اعراب در آن عهد، مانند باز معنا دهی به آخرین تهاجم گسترده به شبه جزیره در عام الفیل تا امکانه مرکزی و هویتی مطرح در آن زمانه، مانند کعبه در حجاز و بیت المقدس در حاشیه غربی شامات، هم‌چنین اعمال اجتماعی فراگیر و دیر آشنای قدیمی، مانند بیعت و تعهد به آن تا درکی ویژه از معنای اجتماعی حضور گروه‌های اجتماعی و مذهبی شناخته شده، مثل یهود و نصاری و پیوندهای پیشین و دلالت‌های ضمنی اجتماعی آن‌ها مانند سیادت قریش بر دیگران تا مفاهیم تثبیت شده مرکزی در گفتمان پیشین هم‌چون جهل، حکم، عقل، عصب و قبیله، همگی موضوع ذهنیت‌های تازه و تحولات گفتمانی مؤثری قرار گرفتند. ذهنیت‌هایی که در هویت اسلامی تثبیت شدند و حضور برخی را حتی امروز در ذهنیت مسلمانان می‌توان دریافت و نشان داد.

۱. لا ریب فی وضع هذه الألفاظ للمعانی اللغویة، وکونها حینئذ حقائق فیها لغة، و لم یعلم من حال الشارع إلا أنه استعمالها فی المعانی المذكورة. أما کون ذلك الاستعمال بطریق النقل، أو انه غلب فی زمانه واشتهر حتی أفاد بغير قرینة (عالمی، معالم الدین و ملاذ المجتهدی، ص ۳۸).

منابع

۱. ابن اسحاق، محمد، سیره ابن اسحاق، تحقیق محمد حمیدالله، مغرب: معهد الدراسات والأبحاث للتعريب، ۱۳۹۶ق.
۲. ابن سعد، محمد بن سعد، الطبقات الكبرى، بیروت: دار صادر، ۱۴۱۰ق.
۳. ابن عبدالبر، الاستیعاب، تحقیق علی محمد البجاوی، بیروت: دار الجیل، ۱۹۹۲م.
۴. ابن عبدالبر، التمهید، مغرب: وزارة عموم الأوقاف والشؤون الإسلامية، ۱۳۸۷ق.
۵. ابن هشام، ابو محمد عبدالملک، السیره النبویه، قاهره: مکتبه محمد علی صبیح و اولاده، ۱۳۸۳ق.
۶. ازرقی، محمد بن عبد الله، اخبار مکة و ما جاء فيها من الآثار، تحقیق رشدي الصالح ملحس، قم: انتشارات شریف رضی، ۱۳۶۹.
۷. آخوند خراسانی، کفایة الاصول، قم: دارالحکمة، ۱۳۸۴.
۸. بغدادی، محمد بن حبیب، المنمق فی اخبار القریش، تحقیق خورشید أحمد فاروق، بی جا: بی نا (نسخه خطی).
۹. بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الاشراف، بیروت: دارالفکر، ۱۴۱۷ق.
۱۰. پروکوپیوس، جنگ های ایران و روم، ترجمه محمد سعیدی، تهران: شرکت انتشارات فرهنگی، ۱۳۶۵.
۱۱. پیگولوسکایا، ان، شهرهای ایران در روزگار پارتیان و ساسانیان، ترجمه عنایت الله رضا، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۲.
۱۲. جعفریان، رسول، آثار اسلامی مکة و مدینه، تهران: نشر مشعر، ۱۳۷۹.
۱۳. طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری (تاریخ الامم و الملوک)، بیروت: موسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۳ق.
۱۴. عالمی، حسین بن زین الدین، معالم الدین و ملاذ المجتهدی، قم: مؤسسه النشر الإسلامی، ۱۴۱۷ق.
۱۵. علی، جواد، المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، بغداد: انتشارات دانشگاه بغداد، ۱۴۲۲ق.

١٦. كوفي، علي بن احمد، الاستغاثه في بدع الثلاثه، تهران: مؤسسه الاعلمي، ١٣٧٣.
١٧. مبلغي، عبدالمجيد، سير تطور هويت يايي شيعيان، قم: نشر پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامي، ١٣٩٨.
١٨. مقريزي، تقى الدين احمد بن علي، النزاع والتخاصم فيما بين بنى اميه و بنى هاشم، مصر: مكتبة الاهرام، ١٣٦٨ق.
١٩. واقدى، محمد بن عمر، المغازي، قم: نشر دانش اسلامي، ١٤٠٥ق.
٢٠. يعقوبى، احمد بن اسحاق، تاريخ يعقوبى، بيروت: دار صادر، بي تا.
21. Corrigan, John; Denny, Frederick; Jaffee, Martin S.; Eire, Carlos; Jews, Christians, Muslims: A Comparative Introduction to Monotheistic Religions, Routledge: London and New York, 2016.
22. Dignas, Beate; Winter, Engelbert; Rome and Persia in Late Antiquity: Neighbors and Rivals. New York: Cambridge University Press, 2007.
23. Fisher, Greg (Ed.); Arabs and Empires before Islam. Oxford: Oxford University Press, 20٠1.
24. Grohmann, Adolf; Arabien, Munich: C H Beck, 1963.
25. Herrmann, Joachim; Zürcher, Erik (Ed.); "History of Humanity", Scientific and Cultural Development, Vol. III: From the Seventh Century BC to the Seventh Century AD. London/New York 1996.
26. Howard-Johnston, J.D. (Ed); East Rome, Sasanian Persia and the End of Antiquity: Historiographical and Historical Studies, Aldershot: Ashgate Publishing, Ltd., 2006
27. Ismael, Tareq Y.; Ismael, Jacqueline S.; Government and Politics of the Contemporary. Middle East: Continuity and Change. New York: Routledge, 2015.
28. Lovat, Terence; Crotty, Robert; Reconciling Islam, Christianity and Judaism, New York: Springer, 2015.
29. Nevo, Yehuda D.; Judith Koren; "Methodological Approaches to Islamic Studies", Der Islam, 1991.
30. Pregill, Michael; Scripture, Polemic, and Exegesis from Late Antiquity to Islam, Oxford: Oxford University Press, 2020.
31. Shahîd, Irfan; Byzantium and the Arabs in the Sixth Century, Volume 2. Washington, D.C.: Harvard University Press, 2010.
32. Silverstein, Adam J.; Stroumsa, Guy G.; Blidstein, Moshe (Eds); The Oxford Handbook of Abrahamic Religions. Oxford: Oxford University Press, 2015.
33. Toral-Niehoff, Isabel; Al-Hîra, Leiden: Brill, 2013.